



گوسفندهای یخ زده، نماد فتح قله

از آن هیجانانگیز و صعود به قله مرتفع دو سال می گذرد و حوریه خانم در نودسالگی به توصیه پزشک، رفتن به کوه را برخلاف میل باطنی ترک کرده است. اما برنامه منظم رفتن به بوستان گل ها که در پانصد قدمی منزلش است، یک روز هم ترک نشده است. او هر روز سحر ساعت ۴ در تاریکی هوا می زند بیرون، درست زمانی که هنوز خبری از ورزشکارها نیست. دوازده دور دور بوستان دانشجو پیاده روی می کند و بعد به سراغ دستگاه های بدن سازی می رود. باروشن شدن هوا آمدن دوستان ورزشکار و گروه ورزشی بانوان، نرمش و ورزش را با آن ها هم ادامه می دهد تا دو ساعت تمرین روزانه اش کامل شود و برای استراحت به خانه برگردد.

فتح خانوادگی «آارات»

«یک برنامه صعود خوب که گذاشته می شد، همه اعضا را خبردار می کردیم برای برنامه ریزی سفر. سفر چه درون مرزی بود چه برون مرزی، خانه ما مثل کمپ کوه نوردی بود. با فرزند انمان به جز شیرین در یک ساختمان سه طبقه ویگ جازندگی می کردیم. اما در سفرها، مقرر حرکت، طبقه اول و خانه ما بود. دختر بزرگم هم که چند کوهچه بالاتر زندگی می کند، به اینجای می آمد. آن روزها نزدیک به سفر که می شد، همه اینجا جمع و مشغول تهیه و تدارک سفر می شدیم. یکی می شد مسئول خرید مایحتاج سفر؛ دیگری چادر شب و کیسه خواب هارامی بست و یکی هم تجهیزات کوه نوردی را بررسی می کرد که چیزی کم و کسر نباشد.»

این ها را حوریه خانم می گوید تا از سفر برون مرزی و صعود به بزرگ ترین قله ترکیه، یعنی آارات، در اواخر بهار سال ۹۳ بگوید: ادامه می دهد: در آن سفر با قطار به تبریز و از آنجا با مینی بوس به مرز رفتیم. از مرز هم با ون به کمپ کوه نوردان «موراد» رفتیم. شب را در کمپ استراحت کردیم و سوسپیده صبح نزده صعود را شروع کردیم. برای صعود باید از هیئت کوه نوردی آن کشور مجوز می گرفتیم. مجوز ماسه روزه بود. خاطر م هست وقتی برای اولین بار به آارات صعود کردم، از فراز قله به رشته کوهی که روبه روی ما بود، اشاره کردند. رشته کوه آراگاتس معروف به «کوه مادر» در کشور ارمنستان قرار داشت و می گفتند این دور رشته کوه برادر خوانده اند. همان مختصر توضیحات راهنما جرقه ای شد برای برنامه ریزی سفر خانوادگی بعدی به ارمنستان و فتح قله آراگاتس.

●● به نظر با ورزش های مداوم و حضور در طبیعت نباید بیماری خاصی داشته باشید؟

ورزش، راز تندرستی و سلامت من است. آزمایش هایم همه سلامت بدنم را نشان می دهد. نه کلسترول دارم، نه چربی و نه فشار خون. تنها مشکل سردردهای میگرنی است که فقط در ارتفاعات بالا باکم شدن اکسیژن به سراغم می آمد.

●● بیشتر وقتتان در سفر و طبیعت گردی و کوه می گذرد؛ اهل آشپزی و خانه داری هم هستید؟

در جوانی در مدارس دخترانه شیرینی پزی، آشپزی و بافندگی به دختران جوان آموزش می دادم. الان هم تعریف آشپزی ام را باید از بقیه پرسید.

●● یک خاطره از سفر به دماوند بگویید.

چند سال قبل چند رأس گوسفند از گله جدا و در جبهه جنوبی ارتفاعات دماوند گم شدند. برف و سرما سبب مرگ آن ها شده بود و محیط برف و یخ دماوند نگذاشت جسد این حیوان ها از هم بپاشد. تا همین ۱۰ سال قبل و نصب تابلو دماوند، آن گوسفند ها نماد فتح قله دماوند بود برای کوه نورد ها. اولین بار وقتی به آن نقطه از قله رسیدیم، حس خوشحالی و غروری داشتیم و همان جا چند عکس یادگاری با بچه ها گرفتیم.

●● کوه و کوه نوردی چه درسی به انسان می دهد؟

بزرگ ترین درس، نداشتن غرور است. در کوه با کوچک ترین اشتباه، ممکن است به پایین سقوط کنی. همدلی و گذشت در تیم های کوه نوردی بسیار زیاد است. تنها رشته ورزشی است که در آن رقیب، کمک می کند هم نوردش را بالا بکشد و رسیدن به قله و گرفتن عکس دسته جمعی، زمانی لذت بخش است که همه هم تیمی هادر قاب دوربین باشند.

●● از مسیری که برای ورزش طی کرده اید، راضی هستید؟

بله. هر وقت بچه ها برنامه صعود دارند، خیلی حسرت می خورم که دیگر نمی توانم پایه پایشان بالا بروم. گاه اگر مجوز داشته باشند، ارتفاعات انتهایی پارک خورشید را با ما شین می رویم تا آنجا کمی دلم آرام گیرد. اما باز هم جای سکوت بی نظیر روی ارتفاعات و قله کوه و آسمان شب را که ستاره هادر آن درخشش محشری دارد، نمی گیرد.

صعود با دست شکسته

حوریه خانم که کوه نوردی حرفه ای را از ششمین دهه عمرش شروع کرده است، فقط یک بار در دهه ۸۰ در صعودی به ارتفاعات زشک، وقتی از کوه پایین آمده و در مسیر برگشت به سمت روستا، دچار آسیب شده است. او در حالی که به مچ دستش اشاره می کند، می گوید: بعد از صعود به ارتفاعات زشک، پایین که آمدیم، زیر انداز هایمان را روی برف پهن کردیم و بساط صبحانه را راه انداختیم. بعد از صبحانه در مسیر برگشت، قسمت هایی از برف های آب شده روز قبل، تبدیل به یخ شده بود. در آن برنامه که پسر، فرهاد هم با ما بود، تکه چوبی به دستم داد برای حفظ تعادل روی برف و یخ، اما همین که چوب را عصا وار روی زمین یخ زده گذاشتم، شر خوردم و دستم شکست. سرپرست مادر آن صعود، آقای عبداللهی، معروف به «بابا کوهی» بود. بابا یک سکه روی دستم گذاشت و آتل وار بست و گفت احتمالاً فقط مویه کرده است.»

اگرچه آن روز به حوریه خانم گفته شد دستش فقط ضربه دیده و چیزی نیست، او از دردی که داشت، مطمئن بود این درد، درد شکستگی است. حتی وقتی وانتی کرایه کردند تا زودتر به مسیر آسفالت و مینی بوس های گروه برسند، تکان های ماشین در پستی و بلندی راتاب نیاورد و تصمیم گرفت پیاده مسیر را ادامه دهد. البته بعد از رفتن به بیمارستان و تشخیص شکستگی دست و گچ گرفتن آن، حوریه خانم دو هفته بعد در ارتفاعات قله زوبا عصایی در دست، مشغول بالا رفتن به سمت ارتفاعات بود.

غار نوردی بعد صعود آراگاتس

مدتی بعد از سفر ترکیه حوریه خانم و همسرش با گروهی دیگر راهی ارمنستان شدند برای صعود به قله آراگاتس؛ صعودی که مثل دیگر صعود ها بود، اما به گفته این بانوی پیشکسوت در کوه نوردی، شیرینی و لذت رسیدن به ناشناخته ها در این سفر به سختی هایش می چربید.

او این بار می خواهد از غار نوردی بعد از پایین آمدن از کوه بگوید: «بعد از پایین آمدن از کوه یک ساعتی استراحت کردیم. سرگروه کوه نوردی، آقای اکبری، قبل سفر گفته بودند پایین دامنه کوه آراگاتس غاری است که دیدن دارد. بعد پایین آمدن و کمی استراحت ایشان گفتند هر کسی می خواهد بیاید غار، لباس بپوشد. من لباس مخصوص غار همراهم نبود. چهار خانم از گروه و همه آقایان رفتیم داخل غار. از دهانه آنجا که گذشتیم، ادامه راه را باید سینه خیز می رفتیم، در حالی که کف غار لجن زار و گل آلود بود. نیمه راه خانم های گروه کم آوردند و تصمیم به عقب گرد گرفتند. اما من گفتم ادامه می دهم. اصرار همسر هم برای برگشتن، بی نتیجه بود. در مسیر بعضی جاها ارتفاع بیشتر می شد و می توانستی بنشین، اما بیشتر راه تا بلند می شدی، سر به سقف غار برخورد می کرد. روشنایی مسیر را هم چراغ های روی کلاه ها تأمین می کرد. سرمای توی غار و بوی گل ولای مشامم را پر کرده بود. تا انتهای غار که به قسمتی پله مانند می رسیدیم و روشنایی از دور دیده می شد، رفتیم و بعد برای پیوستن به هم نورد ها مسیر رفته را برگشتیم.»